

## The Characteristics of Mystical Wayfaring in Abū ‘Abdullāh al-Niffarī’s al-Mawāqif and al-Mukhāṭabāt

Reza Abbasi<sup>1✉</sup>  | Azim Hamzeian<sup>2</sup>  | Ghodrat-Allah Khayatian<sup>3</sup> 

1. Corresponding Author, PhD Student, Sufism and Islamic mysticism, Semnan University/ E-mail: [reza.abasi@semnan.ac.ir](mailto:reza.abasi@semnan.ac.ir)
2. Associate Professor, The Department of Religions and Comparative Mysticism, Faculty of Humanities, Semnan University/ E-mail: [ahamzeian@semnan.ac.ir](mailto:ahamzeian@semnan.ac.ir)
3. Professor of the Department of Religions and Comparative Mysticism, Faculty of Humanities, Semnan University/ E-mail: [khayatian@semnan.ac.ir](mailto:khayatian@semnan.ac.ir)

---

### Article Info

#### Article type:

Research Article

#### Article history:

Received 27 November 2022

Accepted 28 December 2022

Published online 30 December  
2024

---

### ABSTRACT

Abū ‘Abdullāh al-Niffarī is a relatively obscure mystic of the 4th/10th century, best known for his works al-Mawāqif and al-Mukhāṭabāt. These texts are firsthand accounts of his mystical experiences, characterized by unique terminology that diverges significantly from the common language of the sciences of his time. Moreover, unlike conventional Sufi writings, these works lack a structured, pedagogical approach and instead aim to convey direct quotations from God. This study employs a descriptive-analytical method to explore the contents of al-Mawāqif and al-Mukhāṭabāt, focusing on the distinctive features of “mystical wayfaring” in al-Niffarī’s thought. The findings reveal that his ideas on mystical wayfaring can be categorized into three main areas: 1. “Common considerations,” 2. “The essential role of God’s will in the wayfarer’s embarking on the Sufi path,” and 3. “the necessity of abandoning all things other than God (mā siwa Allāh).”

#### Keywords:

Abū ‘Abdullāh al-Niffarī,  
Mystical Wayfaring,  
al-Mawāqif,  
al-Mukhāṭabāt,  
isqāt al-iḍāfāt.

---

**Cite this article:** Abbasi, Reza, Hamzeian, Azim, Khayatian, Ghodrat-Allah. (2024). The Characteristics of Mystical Wayfaring in Abū ‘Abdullāh al-Niffarī’s al-Mawāqif and al-Mukhāṭabāt. *Journal of Islamic Mysticism*, 16 (31), 119-138. DOI: <http://doi.org/10.22034/16.31.5>



© The Author(s).

Publisher: Scientific Association of Islamic Mysticism of Iran.

DOI: <http://doi.org/10.22034/16.31.5>

---

## Extended Abstract

### Introduction

Abū ‘Abdullāh al-Niffarī stands as a unique figure in early Islamic mysticism, primarily known through his two major works *al-Mawāqif* (the Stations) and *al-Mukhāṭabāt* (the Addresses). These texts differ significantly from conventional mystical writings due to their unstructured, non-didactic nature and their direct portrayal of mystical experiences. The present study aims to analyze al-Niffarī's concept of mystical wayfaring (*sulūk*) and its distinctive characteristics, particularly considering his place in the early school of Sufism where practical aspects of mysticism often overshadowed theoretical ones.

### Research Findings

This analysis reveals three major dimensions of al-Niffarī's understanding of Sufi wayfaring:

#### 1. Common Mystical Elements:

- Hierarchical progression in spiritual development
- Recognition of the importance of the seeker's capacity and readiness
- Specific spiritual practices and timing considerations
- Emphasis on the proper spiritual etiquette (*ādāb*)

#### 2. Divine Initiation:

- Emphasis on God's eagerness to have the seeker to embark on the Sufi path
- Divine role in initiating spiritual progress
- Reciprocal relationship between Divine call and human response

#### 3. Abandonment of Attachments:

External (*āfāqī*):

- Worldly attachments
- Religious practices and rituals
- Knowledge and learning
- Even spiritual experiences themselves

Internal (*anfusī*):

- Personal will and desires
- Mental constructs
- Emotional attachments
- Self-identity

This study finds that al-Niffarī's approach is distinctive in its radical emphasis on detachment, moving beyond conventional Sufi practices to advocate a complete abandonment of all intermediaries between the seeker and God.

### **Conclusion**

Al-Niffarī's conception of mystical wayfaring represents a unique synthesis in Islamic mysticism. While incorporating traditional elements like hierarchical progression and spiritual practices, his approach is distinguished by its emphasis on absolute detachment from all intermediaries. This research demonstrates how al-Niffarī's teachings push the boundaries of conventional mystical wayfaring, advocating a direct, unmediated relationship with God through the complete abandonment of both external and internal attachments.

### **References**

- Al-Marzuqi, J. (2005). *The Complete Texts of Al-Neffari*. Egyptian General Book Authority.
- Al-Tilimsani, A. (1997). *Commentary on Neffari's Mawaqif*. Mahrusa Center.
- Neffari, M. (1997). *Kitab al-Mawaqif wa al-Mukhatabat* (Ed. A. J. Arberry). Dar al-Kutub al-Ilmiyya.
- Noya, P. (1994). *Quranic Interpretation and Mystical Language*. University Publishing Center.
- Stace, W. T. (2000). *Mysticism and Philosophy*. State University of New York Press.

## بررسی ویژگی‌های «سلوک عرفانی» در المواقف و المخاطبات ابوعبدالله نقری

رضا عباسی<sup>۱</sup> | عظیم حمزئیان<sup>۲</sup> | قدرت‌الله خیاطیان<sup>۳</sup>

۱. نویسنده مسئول، دانش‌آموخته دکتری، تصوف و عرفان اسلامی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران. رایانامه: [reza.abasi@semnan.ac.ir](mailto:reza.abasi@semnan.ac.ir)

۲. دانشیار، گروه ادیان و عرفان تطبیقی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران. رایانامه: [ahamzeian@semnan.ac.ir](mailto:ahamzeian@semnan.ac.ir)

۳. استاد، گروه ادیان و عرفان تطبیقی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران. رایانامه: [khayatian@semnan.ac.ir](mailto:khayatian@semnan.ac.ir)

اطلاعات مقاله	چکیده
<b>نوع مقاله:</b> مقاله پژوهشی	ابوعبدالله نقری یکی از عارفان گمنام قرن چهارم هجری است. مهم‌ترین اثر او، دو کتاب المواقف و المخاطبات است که محتوای آن را، گزارش‌های مستقیم تجارب عرفانی این عارف تشکیل می‌دهد. تعبیر موجود در این دو کتاب، به نسبت غیرمشوب به اصطلاحات علوم مرسوم زمانه است. این اثر، فاقد هرگونه ساختار متداول و اساساً غیرتعلیمی است. در واقع بنای این گزارش‌ها بر نقل قول مستقیم از خداوند است. از سوی دیگر، پر واضح است که «سلوک عرفانی»، بخش جدایی‌ناپذیر از عرفان است. هدف این پژوهش این است که با بررسی محتوای این دو کتاب به روش توصیفی - تحلیلی، به استخراج ویژگی‌های «سلوک عرفانی» در اندیشه نقری بپردازد. بنا بر این پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که سلوک عرفانی از نظر نقری چه ویژگی‌هایی دارد؟ با جمع‌آوری، دسته‌بندی و تحلیل عبارات مرتبط، این نتایج به دست آمد که مطالب او در باب سلوک عرفانی را می‌توان در سه بخش تحلیل کرد. نخست «ملاحظات مشترک» شامل: «سلسله‌مراتبی دیدن سلوک»، «توجه داشتن به اختیار و ظرفیت سالک»، «اصل وجود برخی توصیه‌های خاص طریقتی» و همچنین توجه به مسئله «زمان انجام مناسک سلوکی» و بخش دوم «نقش و اشتیاق خداوند در شروع سلوک از سوی بنده» و سومین و مهم‌ترین بخش؛ یعنی تمرکز بر «کنار گذاشتن ماسوی» جانمایی کرد. همچنین نگارندگان، «گذشتن از ماسوی» را طی دو عنوان «اسقاط اضافات آفاقی» و «اسقاط اضافات انفسی» دسته‌بندی کرده‌اند.
<b>تاریخ دریافت:</b> ۱۴۰۲/۰۶/۲۲	
<b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۲/۱۱/۳۰	
<b>تاریخ انتشار:</b> ۱۴۰۳/۰۹/۱۰	
<b>کلیدواژه‌ها:</b> ابوعبدالله نقری، سلوک عرفانی، المواقف و المخاطبات، اسقاط اضافات.	
<b>استناد:</b> عباسی، رضا؛ حمزئیان، عظیم؛ و خیاطیان، قدرت‌الله (۱۴۰۳). بررسی ویژگی‌های «سلوک عرفانی» در المواقف و المخاطبات ابوعبدالله نقری. پژوهشنامه عرفان، ۱۶ (۳۱)، ۱۱۹-۱۳۸. DOI: <a href="http://doi.org/10.22034/16.31.5">http://doi.org/10.22034/16.31.5</a>	
ناشر: انجمن علمی عرفان اسلامی ایران.	© نویسندگان.



## ۱. مقدمه

مهم‌ترین اثر برای بازشناسی اندیشه عرفانی نقری، کتاب‌های المواقف و المخاطبات وی است، که حاصل جمع‌آوری گزارش‌های مربوط به تجارب عرفانی این عارف توسط یکی از نوادگان اوست. که بدون نظم خاصی کنار هم قرار گرفته است. کتاب المواقف، توسط یکی از پیروان مکتب عرفان ابن عربی یعنی عقیف‌الدین تلمسانی به شرح درآمده است. اما پیچیدگی‌های بسیار زیاد متن المواقف و المخاطبات، باعث کم‌توجهی به آن و در محاق رفتن ابعاد اندیشه عرفانی این عارف شده است. به هرحال، جستجو و یافتن موضوعی مشخص در این متن پراکنده، امری بسیار دشوار است.

بحث از سلوک عرفانی در اندیشه نقری در این نوشتار، حداقل از دو جهت حائز اهمیت است. نخست این که نقری متعلق به سنت اول عرفانی است و می‌دانیم که اصلی‌ترین ویژگی این دوره از تاریخ عرفان، غلبه جنبه عملی بر نظری است. تا جایی که اساساً سنت اول را عرفان عملی و سنت دوم را عرفان نظری قلمداد می‌کنند. بنابراین ستون اصلی ساختار اندیشه عرفانی نقری را در همین بخش می‌توان یافت. دومین جهت اهمیت موضوع، این است که مفهوم انسان در دستگاه عرفانی او، بیشتر «شدنی» است تا «بودنی»؛ یعنی انسان مدنظر او هویتی سیال و سیوررتی دارد، نه اینکه دارای هویتی موضوعی و دارای تعاریف و وجوه ثابتی باشد. بنا بر این، بررسی و شناخت «عرفان عملی» در این اندیشه عرفانی، ضروری به نظر می‌رسد. با توضیحات بالا این پرسش مطرح می‌شود که «عرفان عملی» در اندیشه نقری دارای چه ویژگی‌هایی است؟ همچنین سؤالات فرعی دیگر مانند این که: کدام‌یک از ویژگی‌های توصیه‌های سلوکی نقری با سایر عارفان مشترک است؟ و محورهایی که بیشتر مورد توجه این عارف بوده کدام است؟

## ۲. پیشینه پژوهش

با وجود این که در حوزه «عرفان عملی»، کتب و مقالاتی به رشته تحریر درآمده و همچنین در موضوع «نقری‌پژوهی» بصورت کلی، معدود پژوهش‌هایی به انجام رسیده است؛ اما به قدر فحوص نگارنده، هیچ اثری با عنوان این مقاله در این سوابق وجود ندارد. در ادامه به برخی از معدود مقالات و پژوهش‌ها در حوزه اندیشه این عارف که به زبان فارسی تدوین شده اند، اشاره می‌کنیم:

حمزئیان و اسدی (۱۳۹۵) در مقاله «بررسی حجاب‌های عرفانی از دیدگاه ابو عبدالله نقری» و و همان‌ها به همراه خیاطیان در مقاله «تمایز جایگاه علم و معرفت در عرفان ابو عبدالله نقری» (۱۳۹۳)، همچنین مدنی (۱۳۹۹) در مقاله «ارتباط تجربه عرفانی و خلاقیت‌های هنری نقری در المواقف و المخاطبات» و عباسی و یوسف‌ثانی (۱۴۰۰) در مقاله «تبارشناسی تجارب عرفانی در المواقف و المخاطبات عبدالجبار نقری» به واکاوی اندیشه این عارف تحت عناوین مذکور پرداخته‌اند.

ابراهیمی دینانی و رضی (۱۳۹۷) در مقاله «اثرپذیری آدونیس از المواقف نقری در دیدگاه‌های شاعرانه» معتقدند که این دو در سه عامل زبان، مضمون و روش، اندیشه‌های مشترک دارند.

## ۳. بحث

از منظر عارف، کمال انسان در این است که با سیر و سلوک، به اصلی که از آن جدا شده، بازگردد و با رسیدن به مقام فناء، جز خدا را نبیند (مطهری، ۱۳۷۹: ۹۱). به تعبیر کاشانی «وصل‌الوصل عبارت است از بازآمدن بعد از رفتن و عروج بعد از نزول. چه، این که هر کدام از ما از بالاترین مرتبه یعنی عین‌الجمع و احدیتی که همان وصل مطلق در ازل است، به پایین‌ترین محل

سقوط، که عالم عناصر متضاداً است، تنزل کرده‌ایم. پس برخی از ما در غایت پستی مسکن می‌گزینند تا به اسفل سافلین هبوط کند و برخی دیگر از ما به مقام جمع [احدی] رجعت می‌کند و باز می‌گردد. این رجوع و بازگشت از طریق سلوک الی‌الله و فی‌الله انجام می‌پذیرد. این سلوک، همان اتّصاف به صفات خدا و فنا در ذات اوست تا آنکه سالک به وصل حقیقی در ابد، واصل شود کما اینکه در ازل چنین بود» (کاشانی، ۱۳۷۶: ۵۲).

به همین جهت عرفا در مطالب موسوم به «عرفان عملی»، توصیه‌هایی در باب رابطه انسان با خود، خدا و جهان دارند. لازم به ذکر است که استفاده از کتاب و سنت در میان عارفان در توصیف و توصیه‌های ایشان، به تفسیر و تأویلات این طایفه از این دو منبع محدود نمی‌شود و در سطحی عمیق‌تر، گفتمان قرآنی به گفتمانی عرفانی سرایت می‌کند که در این فضا، واژگان قرآنی به اصطلاحات عرفانی مبدل می‌شود. این مهم از قرن دوم و سوم و توسط عارفانی چون شقیق بلخی و ابوسعید خراسانی آغاز می‌شود و تا قرن هفتم و هشتم ادامه دارد و یک زبان عرفانی مطابق با بیان قرآنی شکل می‌گیرد (نویا، ۱۳۷۳: ۱۸). با کمی توجه می‌توان دریافت که اغلب مفاهیم و کلیدواژه‌های عرفان عملی، برگرفته از آیات و روایات است. مثل «توحید»، «ولایت»، «نفس»، «قلب»، «معرفت»، «محبت»، «خوف»، «رجا»، «توبه»، «تقوی»، «زهد»، «ورع»، «توکل»، «تسلیم» و «رضا». برای نمونه، گروهی از صوفیان، مجموعه دستورات سلوکی را در پانزده بند جمع کرده‌اند (گوهرین، ۱۳۸۰: ج ۶، صص ۳۰۳-۳۰۰) که عبارتند از: «اول آنکه بر تطرّق شبهات و تتبع شهوات در سرّ و علانیّه از قانون اسلام و جاده شریعت منحرف نشود و به «لم» و «لا» و «عسی» مشغول نگردد و در توجه به حضرت ربوبیت چنان مستقیم باشد که به هیچ وجه تغییر او ملتفت نشود. دوم آن که پیوسته با وضو و طهارت باشد. سوم، خلوت اختیار کند. چهارم، پیوسته سالک باشد. پنجم، از ماکول و ملبوس که در آن شبهه باشد، اجتناب کند. ششم، در اکل و شرب، اعتدال نگاهدارد. هفتم، ترک خواب کند. هشتم، دوام ذکر با حضور دل کند. نهم، نفی خواطر که مشکل‌ترین چیزها است. دهم، ربط قلب است به شیخ. یازدهم، تخلیه و تزکیه به واسطه تخلّق به اخلاق حمیده و انقطاع از صفات ذمیمه. دوازدهم، رعایت آداب سلوک. سیزدهم، تتبع مقامات. چهاردهم، تلقی احوال. پانزدهم، آنکه از توهم تقرّب و تمکین خود در حضرت عزّت بر حذر باشد و از حدود فقر و مسکنت تجاوز نکند» (گوهرین، ۱۳۸۰: ج ۶، صص ۲۹۵ و ۲۹۶؛ نقل از نفایس‌الفنون، ج ۲، صص ۴-۶).

عارفان در این‌گونه توأسی، اگرچه بر تلاش شریعت‌مآبانه تأکید دارند؛ اما نجات را منحصر در آن نمی‌دانند و مدّعی هستند «تو به طاعت، عمر خود می‌بر به سر / تا سلیمان بر تو اندازد نظر. کی به طاعت این بدست آرد کسی؟ / زان که کرد ابلیس این طاعت بسی» (عطار، ۱۳۶۶: ۶۲). آن‌ها بیشتر به نفی تعلّقات دنیوی و رهایی از قید مقامات و آزادی از محل تلوین و تغییر تأکید دارند، تا باعث تابش نور ایمان بر قلب‌ها بشود. حافظ می‌گوید: «غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است» (حافظ، ۱۳۶۸: ۲۴). نفی تعلّقات، محدود به امور دنیوی نیست، بلکه خود نفس و نفسانیات را نیز شامل می‌شود. از مراتب مادون «نفس اماره» که در باب آن گفته‌اند: «نمی‌دانم به هر حالی که هستی / خلاف نفس وارون کن که رستی» (شبستری، ۱۳۶۸: ۱۰۶). تا نایل شدن به مقامات فنا. به تعبیر بایزید «دوازده سال آهنگر نفس خود بودم و در کوره ریاضت می‌نهادم و به آتش مجاهده می‌تافتم و بر سندان مذمت می‌نهادم و پتک ملامت می‌زدم، تا از خود، آینه‌ای ساختم» (عطار، ۱۳۷۰: ۱۶۵). استیسی در توضیح این نکته اخیر مربوط به فانی شدن، معتقد است در تجربه عرفانی انفسی، تکثر و تمایز راه ندارد و اگر قرار باشد در سلوک عرفانی، شخص به سمت ادراک واحد نفس کلی مطلق یا خدا باشد، باید پذیرفت که نفس جزئی فردی، که آزمایشنده این تجارب عرفانی است، باید فردیت خود را از دست بدهد و دیگر فردی جدا مانده و جداگانه از او نباشد و بر اثر پیوست به واحد یا مطلق یا خدا، هویت خود را از دست بدهد (استیسی، ۱۳۷۹: ۱۱۲).

#### ۴. ملاحظات مشترک نقری با دیگران در ترسیم سلوک عرفانی

«سلوک» در لغت به معنای «به راه رفتن» و «به راه درآمدن» و در عرف، رفتن به راه طریقت است و در اصطلاح، سلوک کوشش را گویند که سالک در راه خدا سیر کند تا به مقصود رسد. لغزش این راه را هفت قسم دانسته‌اند: «اعراض»، «حجاب»، «تفاسل»، «سلب مزید»، «سلب قدیم»، «تسلی» و «عداوت». برای مثال اگر عاشق، حرکت ناپسندی کند، معشوق از او «اعراض» می‌کند و اگر توبه نکند «حجاب» می‌شود و اگر در آن هم آهستگی کند، آن حجاب، «تفاسل» می‌شود. اگر باز توبه نکند، «سلب مزید» و اگر از این هم توبه نکند، بر آن بطالت بماند و «سلب قدیم» شود. اگر ادامه دهد دلش بر فراق دوست بیارامد و این «تسلی» است و اگر از این هم بگذرد «عداوت» شود (گوهرین، ۱۳۸۰، ج ۶: ۲۹۵؛ نقل از کشف‌اللغات).

به طور کلی انسان در اندیشه عرفانی نقری، موجودی فقیر و ضعیف است و این دو ویژگی، بهترین یاری‌گران او در طی طریق به سوی حق تعالی هستند (نقری، ۱۹۹۷: ۱۵۸). او در مقابل، عاقبت کار کسانی را که در سلوک نباشند، این‌گونه ترسیم می‌کند: آن‌ها به «هیبت اخراج از دنیا» و «ماندن در حجاب» و «نسبت نداشتن با هیچ خیری» (نقری، ۱۹۹۷: ۲۴) دچار می‌شوند. همچنین از نظر وی، سرانجام روی‌گردانی عمدی از خدا، ذلت و خواری است (نقری، ۱۹۹۷: ۴۰) و انسانی که قصد شهوات دارد و در این درخواست، مطیع است، در حکم کسی است که آتش رو به روی اوست و خدا به او نظر نمی‌کند (نقری، ۱۹۹۷: ۱۲۶). تلمسانی شارح المواقف، در تبیینی نمادین چنین می‌آورد: اگر آتش - به جای آنکه رو به رو باشد - در سمت چپ یا راست انسان قرار می‌گرفت، به این معناست که او از سر اکراه یا ترس، شهوات را ترک گفته است (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۵۰۶). در ادامه به برخی مسائل مهم در سلوک عرفانی که در سایر متون عرفانی آشنا هستند و در تأیید آن‌ها می‌توان از متن المواقف و المخاطبات نیز شواهدی یافت، ارائه خواهد شد:

#### ۱-۳. سلوک سلسله‌مراتبی

شکی نیست که در بیشتر نحله‌های عرفانی، مشایخ و اساتید، سلسله‌مراتب مختلفی برای سلوک در نظر داشته‌اند. برخی این منازل را به طور خاص برشمرده و نام‌گذاری کرده‌اند و عده‌ای نیز همچون نقری، به طور مشخص به این کار نپرداخته‌اند. آنچه مسلم است، وجود «افتان» و «خیزان‌های» پرشمار سالک در سلوک است. از نظر نقری، حجاب‌های مختلفی که در میانه راه قرار دارند، گاهی به علت قراردادن انسان در حالت «توبه» و صعود بیشتر او، در مسیرش نهاده می‌شوند (نقری، ۱۹۹۷: ۱۸۷). او در جای دیگر و در همین زمینه ادامه می‌دهد که هرچه را خدا از بنده خود منع می‌کند، نه از جهت بخل خداست، بلکه بخاطر رشد انسان است تا با شناخت نقاط ضعف خود، راهی در معرفت حق بگشاید و بفهمد که این جمعیت و پراکندگی و آشکارسازی و پنهان‌کاری همگی برای رشد بنده است (نقری، ۱۹۹۷: ۱۵۷).

از نظر این عارف، خداوند اغیار مختلف را به انحای مختلفی از بنده خود دور می‌کند و این نشان از غیرت خدا بر «عبد خویش»، در رها نکردن او دارد (نقری، ۱۹۹۷: ۴۰). به عنوان مثال بارزترین مصداق این اغیار، «دنیا» و «آخرت» است که انسان سالک بایستی از آن‌ها جدا شود (نقری، ۱۹۹۷: ۱۱) و شکی نیست که رهایی از دنیا مقدم بر رهایی از آخرت است. همچنین به عقیده او، «علم» و «معرفت» منسوب به انسان در مسیر سلوک، نه تنها هیچ فایده‌ای ندارند؛ بلکه حتی باعث تعرض «دنیا» و «آخرت» در مسیر او هستند (نقری، ۱۹۹۷: ۱۶۷). بنا بر این علاوه بر دنیا و آخرت، مراتب دیگری نظیر «علم» و «معرفت» نیز در مسیر سالک هستند، که باید از آن‌ها عبور کند. نقری در عبارتی، رهایی از دنیا و آخرت را با عنوان «سلوک صادقین» تعبیر کرده است (نقری، ۱۹۹۷: ۲۳).

نکته قابل توجه این است که گاهی از لسان نَفَری چنین بر می‌آید که مراد او از سلب اغیار، به نحو مطلق نیست و در همین زیستِ دنیایی با «ماسوی<sup>۱</sup>» نیز می‌توان راهی به ملکوت و الوهیت گشود. در انطباق با این وجه از نظام عرفان عملی نَفَری، در «اسم»، «علم» و حتی «حرف آ»، ابوابی به سوی خدا و برای سلوک وجود دارد و این ابواب، غیر از ابوابی است که در همان‌ها برای انسان وجود دارد. زیرا ابواب انسانی از سنخ حجاب اند (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۶۹) و جهت حقانی این ابواب، حیث حجابی ندارند. برای نمونه او در عبارتی نشان می‌دهد، زندگی اجتماعی عبدی چون نَفَری و هم‌نشینان او، مانعی برای زندگی توحیدی و شهودهای حقانی آن‌ها نیست (همان: ۱۰۴). حتی فراتر از این، او مدعی است، گاهی بایستی با «محبوبان» هم‌نشین باشی و از «واصلان» فاصله بگیری و برای ورود و خروج به محضر الهی، هیچ آدابی و تربیتی نجویی (همان: ۷۵). زیرا به نظر شارح، گاهی اوقات هم‌صحبتی بی‌جا و بی‌اندازه با واصلانی که دارای گفتار و کردار و رفتار خاص هستند، گمراهی به همراه دارد و هم‌نشینی دو سالک واصل نیز، باعث ازدیاد «سکر» و یا اختلاط «ذواق شهود»، می‌شود (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۳۶۲).

شاهد دیگر در تأیید سلسله‌مراتبی بودن سلوک در اندیشه عرفانی نَفَری، این است که او سلوک را بر پایه نور می‌داند (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۷۶). یعنی رفتن از نور «حرف» به نور «اسم» و در نهایت، بی‌هوشی در نور «مسمی» (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۷۱). بنا بر این یکی از مصادیق مراحل و مراتب سلوک عرفانی را می‌توان عبور از «انوار مادون» به «نور مافوق» دانست. در این زمینه باید توجه داشت که بحث «اسماء» نزد نَفَری - همچون سایر مفاهیم و موضوعات - دارای ابعاد بسیار و چندلایه است. یعنی گاهی مراد او «مطلق اسم» است (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۹۵ و ۱۹۹) و آن تمام اشیا و از جمله اسمای لفظی حق را در بر می‌گیرد. اما گاهی «اسما» اشاره به مباحث سلوکی و وجودی دارند که در این معنا، وجه اهمیت در مرحله به مرحله از این لایه‌ها و اسامی، بالا آمدن و کنار نهادن آن‌ها به جهت رسیدن به مطلوب حقیقی است.

برای نمونه، از نظر نَفَری یکی از خطرانی که سالک را در مقام «وجد حضور» تهدید می‌کند، معارضه صفات است که سالک بایستی «صفات معارض» را به تبعیت از «وجد حضور» یا صفت اصلی آن، درآورد. چه در غیر اینصورت، خود صفات، حجاب می‌شوند و موصوفات بر سالک تحکم می‌کنند (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۳۱). با رسوبات تفکر عرفانی پسا ابن‌عربی ممکن است به سرعت، مراد نَفَری از «اسم» و «صفت» را اسما و صفات حق بدانیم؛ لکن عدم استقرار بحث اسما و صفات در مرکز اندیشه نَفَری و به تبع آن، عدم حصول جایگاهی خاص برای آن در دستگاه عرفانی او، پژوهشگر منصف را از اتخاذ چنین روی‌کردها، بر حذر می‌دارد. به هر حال آنچه در اینجا مراد بحث است، استفاده از بحث اسما و صفات در سلسله‌مراتبی دیدن سلوک عرفانی توسط نَفَری است.

اگر قرار باشد سلوک بر پایه نور را با تعابیر سلبی بازتعریف کنیم باید به عبارات دیگری از نَفَری استناد کنیم که مطابق با آن، اصطلاح «حجاب» در کانون توجه قرار بگیرد. به نظر این عارف، هر کس که به «حجاب نزدیک» مانوس شود، باعث کشیده شدن او به «حجاب دورتر» می‌شود (نَفَری، ۱۹۹۷: ۸۶) و این نکته، به ضرورت مراقبت هر لحظه‌ای و گرفتارنشدن در سنت الهی «استدراج» - در لسان شریعت - را یادآوری می‌کند. همچنین پیامد در حجاب بودن، چیزی جز «معصیت» و انکار همیشگی حضرت حق نیست (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۲۳). زیرا هر عملی که از فرد محجوب سر بزند خواسته و دانسته و یا نادانسته و ناخواسته، عملی است برای غیرحق (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۴۹۸).

نَفَری در تقسیمی، حجاب‌ها را به دو دسته «حجاب حق» و «حجاب عبد» منقسم می‌کند و ادامه می‌دهد که هر دوی این‌ها، بلا هستند. اما «حجاب حق» این توان را دارد که «حجاب عبد» را بسوزاند و این یعنی خروج از «بلای خود» و داخل شدن به «بلای حق» (نَفَری، ۱۹۹۷: ۵۰). به نظر تلمسانی، مراد از حجاب و بلای حق، تعدد اسما و صفات او و قرارگرفتن در همین سطح از شهودات است که به هر حال مغایر با فردانیت محض است (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۲۸۰). در بیان نَفَری اشاراتی به توحید «اسمایی» و «صفتی» نیز مشاهده می‌شود (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۶۸) که البته سالک باید از این مراحل نیز بالاتر رود (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۹۹۷).



(۱۶۸). به همین جهت او در جایی بیان می‌کند که از خصیصین خدا شدن، مقامی است که نه «ذکرش» مانع اوست و نه «اسمش» حجابی برای او (نقری، ۱۹۹۷: ۱۴۶). در مجموع، از مباحثی که نقری ارائه کرده است، می‌توان به این نتیجه رسید که سلوک عرفانی، ماهیتی سلسله‌مراتبی دارد، گرچه نحوه ارائه این مطالب توسط او و نیز چگونگی آن، مدون و سامان‌یافته نیست.

### ۲-۳. اختیار و ظرفیت سالک

علاوه بر رکن «سلسله‌مراتبی دیدن سلوک»، محوری که عارفان دیگر و همچنین نقری به آن اشاره کرده اند، توجه به «اختیار» و «ظرفیت انسان سالک» است. داشتن اراده و اختیار که در «فقه» و «کلام» و حتی «فلسفه» برای انسان، لازم و از مصادیق کمال محسوب می‌شود، در نگاه وحدت‌بین عالم عرفان، حکم دیگری دارد و اینجا، از نفی و طرد اختیار و اراده انسان در برابر اراده حق تعالی، ابایی نیست. از نظر نقری، علاوه بر «افعال جوارحی» (نقری، ۱۹۹۷: ۱)، «افعال باطنی» و مربوط به قلب نیز که ریشه اعمال ظاهری هستند (نقری، ۱۹۹۷: ۴۷)، - غرق در توحید افعالی‌اند. بنا بر این ریشه تفکر نقری را باید در جبر عرفانی جستجو کرد (المرزوقی، ۲۰۰۵: ۶۰). او اهل اختیار را همچون بیمارانی می‌داند که مظهر بودن طیب برای حق تعالی را درک نمی‌کنند (نقری، ۱۹۹۷: ۸۱).

البته در این جبرگرایی عرفانی، او را می‌توان در شمار گروه میانه‌رو دانست که به جای قلع و قمع کردن نفس، با تدبیر با آن مواجه می‌شوند (نقری، ۱۹۹۷: ۸۷). از نظر نقری هر لحظه و هر اتفاقی برای سالک در حکم بلاها و مدارجی است که او در حال طی کردن آنها است چه خوشی باشد، یا ناخوشی. در این میان مهم‌ترین وظیفه سالک این است که حد خود را در آن لحظه بشناسد و تبعیت محض داشته باشد (نقری، ۱۹۹۷: ۱۷). به عقیده نقری مقصد سلوک این است که سالک، مقام خود را نزد حق تعالی بشناسد. که این امر بدون فانی شدن «اراده منسوب به انسان» در «اراده حق تعالی»، میسر نخواهد شد (نقری، ۱۹۹۷: ۱۷۱).

«ظرفیت انسان در سلوک» نیز از جمله موضوعات مهم در سلوک عرفانی است. در عالم عرفان، انسان موجودی است که قوس نزول «إِنَّا لِلَّهِ» را طی کرده و به عالم خاکی آمده تا قوس صعود «وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را تکمیل نماید. با اینکه این مطلب در دستگاه عرفان نظری پسا این عربی با وضع اصطلاح «عین ثابت»، با تبیین بهتری ارائه شده است؛ اما به هر حال نقطه شروع و پایان این دو قوس باید یکی باشد. به گفته نقری، هر چیزی به مقدار ظرفیتش به سوی حق صعود می‌کند. اما این انسان است که از همه ملازمین خود درمی‌گذرد و تنهای تنها خدا را ملاقات می‌کند (نقری، ۱۹۹۷: ۱۷۶). به هر تقدیر آنچه از اندیشه عرفانی نقری بازتاب دارد این است که به تبع مطالب مربوط به اراده و اختیار انسان و در زمینه ارشاد سلوکی، نقری بر «ظرفیت و استعداد مرید»، بیش از ارائه راه‌های تشویقی و تنبیهی اصرار دارد (نقری، ۱۹۹۷: ۶۵). با این حال تلمسانی چنین توضیح داده است که ممکن است شخصی ظرفیت تشویقی بیشتری داشته باشد و شخص دیگر، استعداد خطاب تنبیهی بیشتر (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۳۲۸). مهم این نکته است که نقری نیز همچون بیشتر عارفان، بر موضوع «اختیار» و «ظرفیت» تأکید کرده است.

### ۳-۳. توصیه‌های خاص طریقتی

رکن دیگر سلوک یا عرفان عملی، موضوع «توصیه‌های خاص» است که نحله‌های مختلف عرفانی بیشتر با در نظر گرفتن این مورد، از یک‌دیگر متمایز می‌شوند. این تمایزها یا به جهت «اصل وجود و یا عدم توصیه‌های خاص» و یا به جهت «اختلاف در سلسله مراتب اهمیت این توصیه‌ها» است. برای نمونه ممکن است عارفی در دستورات سلوکی خود اساساً توجهی به «ذکر» نکند و یا عارف دیگری آن را به لحاظ اهمیت، در مراتب میانی قرار دهد و به این سبب است که مریدان و مرادان در گروه‌های

مختلف، دسته‌بندی می‌شوند. برخی پژوهش‌گران، ریاضت‌های عملی مورد اشاره توسط نَفَری را به چهار قسم «ذکر»، «دعا»، «طلب» و «خلوت» منقسم ساخته‌اند و توضیحات مکفی ذیل هر کدام ارائه کرده‌اند (المرزوقی، ۲۰۰۵، صص ۹۶-۸۹). یکی از توصیه‌های مشترک سلوکی در عرفان‌های مختلف، بحث از «ذکر» است. تقسیم «ذکر» به «زبانی و قلبی»، «ظاهری و باطنی» و «جلی و خفی»، در همین زمینه مشهور و متداول است. در شهود نَفَری چنین به ادراک آمده است که اگر خدا بر قلب او ظهور کند، او نیز وظیفه دارد تا خدا را بر زبان خویش ظاهر سازد. چه در غیر اینصورت، مبتلا به «حجاب» خواهد شد (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۲۳). به نظر تلمسانی، در حالتی که سالک محبوب است، روشن‌ترین راه، «ذکر زبانی» است و ترک این فعل به جهت تاریکی درونی خواهد بود (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۴۹۸). نَفَری در موضعی دیگر از کتاب خود، سلوک را در «یقین» و «حسن ظن» خلاصه می‌کند (نَفَری، ۱۹۹۷: ۳۸) و تمرین عملی آن برای مبتدیان را، توسّل به ذکر اسم «الیقین» و بازگو کردن الفاظ «یقین» و «حسن ظن» برای اطمینان قلب می‌داند (نَفَری، ۱۹۹۷: ۳۹). آنچه از عبارت اخیر استنباط می‌شود این است که نَفَری از توصیه به «اذکار خاص» نیز پروایی نداشته است.

علاوه بر «ذکر»، رعایت «ادب» در محضر الوهیت نیز در مسلک‌های مختلف عرفانی، تأکید شده است. به تعبیر نَفَری نیز، اساساً شناخت «محضر حق» و نیز رعایت ادب «اهل حضور» از وظایف سالک است (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۰۶). همچنین یکی از ویژگی‌های مهمّ عبد، «ادب» اوست. یعنی گستاخی نکردن در برابر خداوند؛ زیرا رعایت حجت خداوند الزام‌آورتر از تمام «حسنات» است (نَفَری، ۱۹۹۷: ۸۵). به نظر نگارنده، فضیلت «ادب» بر «حسنات»، از مهم‌ترین خصایص اخلاقی سالک به شمار می‌آید. خدای نَفَری همچنین او را امر به «دعا» می‌کند (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۱۴) و خواسته‌های فراوانی را بر زبان او جاری می‌سازد، که نشان دهنده اهمیت مقوله «دعا» در عرفان او است.

مانند برخی عارفان دیگر، نَفَری نیز به آثار «لقمه» بر روح سالک اشاره می‌کند و عقیده دارد که «لقمه»، «قلب» و «عمل»، به یک تقاطع بازخواهند گشت (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۲۷). علاوه بر «لقمه» به عنوان «موضوع خوردن»، مسیر و روش خوردن نیز از نظر نَفَری به طریقیّت خداوند صورت می‌گیرد (نَفَری، ۱۹۹۷: ۱۱۵). در باب توصیه‌های خاصّ عرفانی نَفَری، یکی از جالب‌ترین بندهای کتاب المخاطبات، دستورالعمل جزئی است، که خداوند برای تحقّق «رؤیت» به نَفَری می‌دهد و آن عبارت از قرائت هفت مرتبه سوره حمد و ده مرتبه صلوات است (نَفَری، ۱۹۹۷: ۲۰۵).

#### ۴-۳. توجه به زمان انجام مناسک سلوکی

یکی از ارکان مهم در انجام دستورالعمل‌های مشایخ عرفانی، «زمان انجام اعمال» است. ریشه چرایی این اهمیت، در قرآن نیز دارای مصادیق فراوانی است که مطابق با آن، برخی زمان‌ها نسبت به برخی دیگر دارای فضیلت و شرافت بیشتری هستند. نمونه بارز آن آیات «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» و «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» است. خدای نَفَری شب و روز او را از آن خود می‌داند و توصیه‌های سلوکی جالبی در باب هر کدام برای او دارد. برای مثال «روز» را زمان فتح ابواب قلب برای «حق» و «علم حق» می‌داند. آن‌هنگام که «علم حق» وارد قلب شود، او ابواب قلب را می‌بندد تا «شب» فرا رسد. با فرارسیدن «شب»، سالک باید دوباره قفل‌های قلب خود را بگشاید تا آنچه از «علم حق» در آن جای گرفته و هر چه سواى حق است، خارج شود تا قلب، اختصاص به حق پیدا کند (نَفَری، ۱۹۹۷: ۲۰۸). در این باره تعبیر فوق بسیار نمادین می‌نماید. اما بدون شک نشان‌دهنده اهمیت زمان‌های مختلف در سلوک و فضیلت «شب» نسبت به «روز» در اندیشه عرفانی نَفَری است. نظر پل نویا در این زمینه چنین است:

«جالب توجه است که... شب و روز، این دو نماد اساسی کیهانی، به صورت دو قطب تجربه ظاهر می‌شوند؛ زیرا خدا در هر دو به تجلی می‌آید: در شب به عنوان وجودی است به کلی متفاوت و متعالی... و در روز، حقیقتی است حال در جهان...» (نویا، ۱۳۷۳: ۳۳۶).

#### ۴. نقش اصلی خداوند در شروع سلوک

قاطبه عارفان هم‌سنت با نقری تلاش دارند تا کفه ترازوی مقدمات سلوک را به سمت سالک، سنگین کنند و به همین جهت به طور معمول، باب‌هایی نظیر «توبه»، «یقظه» و... را در ابتدای «تواصی‌نامه‌های سلوکی خود» قرار داده اند. اما نقری در بندهای متعددی از گزارش شهودات عرفانی خود، مخاطبانش را به اشتیاق خدا در شروع سلوک توسط بنده، متوجه می‌سازد.<sup>۳</sup> نگارنده به جهت بار عاطفی فراوانی که این سنخ از سخنان نقری دارد و برای حفظ و انتقال آن، در این قسمت از نقل قول‌های مستقیم استفاده خواهد کرد. یکی از این مواضع که در کتاب المواقف گزارش شده، به شرح زیر است:

«و مرا گفتم: آنگاه که از پس دنیا به سوی من سلوک نمودی، رسولان من استقبال کنان به سویت خواهند آمد. در حالی که در دیدگانشان شوق را در می‌یابی و در سیمای‌شان خواستاری و شادمانی را رؤیت می‌کنی. آیا غایبی را ندیده‌ای که از خانواده‌اش غایب گشته است، و به قدمش آن‌ها را خیر دهد، آیا نه چنان است که اگر مسافت روان‌شدگان را پیموده و در شاهره واردشدگان درآید، پیش از فرود آمدنش، او را خندان استقبال کنند و به سویش شادمان و مسرور بشتابند» (نقری، ۱۳۹۱ الف: ۱۴۵)

از نظر نقری یکی از نشانه‌های اقبال حق نسبت به انسان این است که حتی اگر انسان، خواهان خدا باشد، این خداخواهی، مسبوق به بنده‌پروری از طرف خداوند است (نقری، ۱۹۹۷: ۱۲۸). به بیان شارح المواقف، در واقع این خداوند است که در ابتدا اراده کرده که فلان بنده، او را بخواهد، پس با مشاهده حق در این مقام که حتی از اراده عبد نیز به او نزدیک‌تر است، منقطع شدن از خود و دوام به حق، آسان خواهد شد (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۵۱۳).

عبارت دیگر نقری در همین زمینه و در کتاب «المخاطبات» این چنین است:

«از من، به قلبت بگو! قلبت، سخن مرا می‌شناسد! من در هر قلبی که او را به اصلش برگردانم حضور دارم! پس از آن قلب، باخبر شوم و خودم را برایش مکشوف کنم! و چون بفهمد که این منم! تاب نیاورد و گوید: مرا از خویش بیوشان! و من باز در حجاب شوم! اما تاب فراقم را نیز ندارد! باز می‌خواهد که مرا ببیند! حکم، برای اوست! و حکم من همان حکم غالب است! زیرا من، ربّ اویم! و او عبد من است! اگر سویم سلوک کند، مرا بیابد! و اگر مرا طلب کند، بسویش آیم! و من از حجاب برآمده در همان مرادش، متجلی می‌شوم! و او را آگاه می‌کنم تا بفهمد که این منم! زیرا او را قرار داده‌ام! برای او آفریده‌ام! من او را فطرت داده‌ام! و به آن سرشته‌ام! ثبات اش داده‌ام! و در آنچه ثباتش داده‌ام، به مقام شهودش رسانده‌ام! و در این شهود، معرفتش بخشیده‌ام! من برای او، بهتر از خودش برای خودش هستم! اگر فراموشم کند، من یادش کنم، گویی فرزندم است! و چنانچه از من روی برگرداند، به او روی آورم! تو گویی از تنهایی، مؤنس گرفته‌ام» (نقری، ۱۳۹۵ ب: ۱۴۲)

خداوند همچنین از بنده‌اش می‌خواهد که در کارهایش با او مشورت کند تا او نیز قطع تعلق از ماسوی را برایش آسان کند (نفری، ۱۹۹۷: ۵۱). بنا بر این اگر قرار باشد که قلب، از «خواطر»، ایمنی داشته باشد، این امر منوط به این است که حق تعالی به آن نظر کند (نفری، ۱۹۹۷: ۴۵). به هر حال تمام این تعابیر حاکی از نقش اصلی خداوند در شروع سلوک است که نزد نفری جایگاه مهمی دارد و با ذکر این مطلب به عنوان تمهید، به محوری‌ترین عنصر سلوک عرفانی در اندیشه این عارف اشاره خواهد شد.

## ۵. «گذشتن از ماسوی»، روح اصلی سلوک عرفانی در اندیشه نفری

در این بخش در پی پاسخ به این پرسش هستیم که انسان در مسیر سلوک چه وظیفه‌ای در قبال «ماسوی» دارد؟ از نظر نگارنده «افکندن»، «کنارنهادن و دور انداختن»، «سلب» و... در اندیشه عرفانی نفری در دو سطح قابل فرض است: اولی از سنخ آفاقی است و شامل تمام امور بیرون از جان «عبد» می‌شود که اوج این مرحله، رسیدن به مقام «فنا» است. دومی از سنخ انفسی است و دربردارنده تمام امور درونی انسان است که اگر توأم با سنخ آفاقی باشد، نتیجه آن، رسیدن به «بقای بعد از فنا» است. از نظر تلمسانی، عنوان متناظر «فنا»، اصطلاح «فقر» و عنوان متناظر برای «بقای بعد از فنا»، اصطلاح «غنا» است (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۳۶۵). البته برخی فنا را به گونه‌ای دیگر در دو معنا ملحوظ داشته‌اند: نخست فنا را سالک از افعال و اراده خود در فعل و اراده خداوند، که به نوعی «فنا از اراده ماسوی» است و دوم، فنا را سالک از شهود ماسوی (المرزوقی، ۲۰۰۵: ۱۱ و ۴۹). با این تفسیر نیز امور انفسی انسان، شأن ماسوایی دارند و در نتیجه بحث، خللی ایجاد نخواهد شد.

با تمام این تفاسیر، بازهم در تفکر سلبی پایان‌ناپذیر نفری، فوق این دو، ساحتی وجود دارد که مطلوب نهایی است (نفری، ۱۹۹۷: ۷۶). به عقیده نگارنده، اگر «رؤیت» و «غیبت» را ستون فقرات مباحث معرفتی دستگاه عرفانی نفری بدانیم، شکی نیست که «اسقاط الاضافات»، رشته تسبیح مباحث سلوکی این عارف است که در جملاتی مثل «اعراض از آنچه به تو رو می‌کند یا پشت» (نفری، ۱۹۹۷: ۸)، «افکندن هر آنچه که در پیش رو است یا پشت سر یا حتی سمت راست و چپ» (نفری، ۱۹۹۷: ۹۳). یعنی اعراض باطنی از همه چیز (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۴۱۸) ظهور و بروز پیدا کرده است. یکی از تعابیر نفری در این زمینه که نشان‌دهنده سلب‌اندیشی حداکثری اوست به قرار زیر است:

«مرا در "توقف کن!" وقوف داد و مرا گفت: آنگاه که تو را گفتم: "وقوف کن!" پس وقوف کن! برای من! و نه برای خودت، و نه برای اینکه تو را خطاب کنم، و نه برای اینکه تو را امر نمایم، و نه برای اینکه از من بشنوی، و نه برای آنچه که از من معرفت داری، و نه برای آنچه که از من معرفت نداری، و نه برای "مرا وقوف داد"، و نه برای "ای بنده" وقوف کن! نه برای اینکه تو را مخاطب کنم، و نه برای اینکه مرا مخاطب نمایی، بلکه [برای اینکه] من به تو نظر کنم، و تو به من نظر نمایی؛ پس، از این موقف، کناره مگیری! تا اینکه به تو تعریف جویم، و تا اینکه تو را مخاطب سازم، و تا اینکه تو را امر نمایم. و آنگاه که تو را مخاطب کنم، و آنگاه که تو را محادثه نمایم، پس گریه کن! اگر بر من خواستی گریه نمایی، و اگر بر فقدان من به خطابم، و بر فقدان من به محادثه‌ام» (نفری، ۱۳۹۱ الف: ۲۹۰).

بدون شک بند فوق را بایستی چکیده تجویزات سلوکی نفری دانست و آنچه بیش از هر چیز در این بند به چشم می‌آید، لسان سلبی و میل او به نفی اغیار است. تلمسانی این بند را «آداب توجه به حق تعالی» و عمده موانع سلوک را همین مواضعی که نفری برشمرده است می‌داند، که نفی آن‌ها موجب «تعرف» خواهد شد. او با تفکیک «بکای اهل حزن» از «بکای اهل سرور»

می‌گوید که چون در حالت گفتگو، نوعی از ثنویت همچنان برقرار است، جای برای گریستن نیز هست (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۴۷۱). در این مقام، خداوند بنده‌اش را بر «ماسوی» حرام می‌کند تا از «اهل صیانت حق» باشد (نقری، ۱۹۹۷: ۱۱۳).

با روشن شدن این مطلب که «نفی»، «سلب»، «طرذ کردن»، «گذشتن» و امثال آن، جوهر عرفان عملی نقری را تشکیل می‌دهد، نگارنده سعی دارد تا مجموعه مطالب ارائه شده توسط این عارف در این زمینه را در دو بخش «اسقاط اضافات آفاقی» و «اسقاط اضافات انفسی» ارائه کند.

### ۱-۵. اسقاط اضافات آفاقی

همان‌سان که آوردیم در اندیشه عرفانی نقری، وظیفه اصلی انسان در سلوک، فقط «کنار زدن» است. عبد در تمام مسیر خود یک کار را باید انجام دهد و آن «رها شدن» است. که نقری برای آن از تعبیر «افکندن» استفاده می‌کند. از نظر او، رستگاری در گرو پس انداختن تمام چیزها است (نقری، ۱۹۹۷: ۵)؛ بنا بر این سالک باید همه چیز را بیفکند و این افکندن و رهاشدن، چنان رقیق و رقیق‌تر می‌شود که حتی «اسمای حق» را نیز شامل می‌شود (نقری، ۱۹۹۷: ۱۶۵ و ۸۹ و ۹۳). و شکی نیست که با چنین اندیشه «سلب‌محور» و با اتخاذ روی‌کردی تفصیلی، حجاب‌ها غیر قابل شمارش خواهند شد و انسان را یارای برطرف کردن آن‌ها نباشد و چگونه انسان را یارای پرده افکندن از حجاب باشد، درحالی که همین «افکندن»، خود حجاب است. بنا بر این:

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

تا خداوند، آنچنان برای او کشف حجاب کند که در پس آن، هیچ گمراهی به دنبال نباشد (نقری، ۱۹۹۷: ۳۸).

البته کنار زدن «غیر»، نیازمند «مجاهده» است و در غیر این صورت، علاج کار، «آتش» خواهد بود (نقری، ۱۹۹۷: ۳۵)؛ چرا که اساساً «ماسوی»، آتش است و این آتش، هم‌جنس و هم‌سنخ خود را می‌سوزاند (نقری، ۱۹۹۷: ۳۶). از نظر نقری، هم‌نشینی انسان با پدیدارها که در حکم آتش هستند، باعث سوخته شدن سالک می‌شود. پدیدارها و مخلوقات در بهترین حالت، حجاب‌اند که به «آتش حجاب» می‌سوزانند و در حالت شرورانه‌تر، «آتش عذاب» هستند (نقری، ۱۹۹۷: ۹۵). در ادامه به مصادیق این «اضافات آفاقی» اشاره خواهد شد.

### ۱-۱-۵. دنیا

در میان «اضافات آفاقی»، گذشتن از «دنیا» نقش کلیدی‌تری دارد (نقری، ۱۹۹۷: ۱۳۲). اهمیت این موضوع در نظرگاه نگارنده می‌تواند بدین‌جهت باشد که «دنیا» عنوان جامعی برای هر آن چیزی است که «ماسوی» است. نقری مدعی است، حتی اگر خداوند بنده‌اش را به «غیر» دعوت کند، وظیفه عبد آن است که «خواندن خدا» را تبعیت کند و «ماسوی» را رها سازد (نقری، ۱۹۹۷: ۶۶). با این حال، سامی یوسف توضیح می‌دهد که «ماسوی» را باید اصطلاحی برای اشاره به هرآنچه «غیرحق» است بدانیم، که آن نیز بیشتر امور مادی و دنیایی است. او ادامه می‌دهد که بیشتر صوفیان زاهد در قرن دوم و سوم، سعی بلیغ در کنار زدن تعلق به دنیا داشته‌اند و در این کار، معتدل و میانه‌رو بوده‌اند. یعنی مبتنی بر سنت به جای مانده از اسلام، به تعلق در سطحی نازل از تعامل با دنیا باور داشته‌اند. اما نقری در خصوص کنار زدن «دنیا» و «ماسوی»، روشی افراطی در پیش گرفته است و سعادت حقیقی را، مطلق انفصال از «السوی» می‌داند (سامی یوسف، ۱۹۹۷: ۴۵ و ۴۶). «غیر» یا «ماسوی» همان‌گونه که از نامشان پیداست، هرآن چیزی هستند که با حق نسبت ندارند و بنا بر این، انسان باید از آن اعراض کند. به بیان نقری، «غیر» حریم حق است و عبد نباید به سمت آن خارج شود. زیرا باعث جدایی او از حق خواهد شد (نقری، ۱۹۹۷: ۱۱).

### ۲-۱-۵. حرف

به عقیده نقری هیچ چیز نمی‌تواند به عنوان واسطه در پیوند حق و عبدش قرار گیرد، مگر برای فریب انسان سالک (نقری، ۱۹۹۷: ۵۵). بی‌شک یکی از این موارد «حرف» است. خدای نقری به او گوشزد می‌کند که اگر «حرف» را پشت سر نیندازی، روی رستگاری نخواهی دید و بسوی آن (حرف) خواهی رفت (نقری، ۱۹۹۷: ۹۰). ساحت «حرف» از چنان جاذبه‌ای برخوردار است که حتی پس از عبور از آن، با کوچک‌ترین نگاه و التفاتی، امکان گرفتاری در گرداب آن، برای سالک وجود دارد (نقری، ۱۹۹۷: ۸۵). نقری در تعبیری دیگر مدعی می‌شود، وارد شدن در مقوله «حرف» ممنوع است، مگر با شرایطی و آن اینکه نگاه حق «به قلب» باشد، نورش «بر وجه» و اسمش از قلب «به زبان» جاری باشد (نقری، ۱۹۹۷: ۲۰۷).

### ۳-۱-۵. «علم»، «معرفت»، «ذکر»، «حمد»، «اسما»

نقری در یکی از بندهای کتاب خود، برخی از مصادیق اضافات را درگذشتن از مواضع فوق و حتی گذشتن از خود «گذشتن» بیان کرده است تا با این کار، سالک به «رویت» نزدیک و نزدیک‌تر شود (نقری، ۱۹۹۷: ۸۹). تلمسانی که در مواضع مطروحه فوق، به نوعی سلسله‌مراتب قائل است، چنین توضیح می‌دهد که وقتی انسان یا عبد می‌خواهد توجه مطلق خود را معطوف به حق کند، با «علمی» مواجه می‌شود که به او توصیه می‌کند تا «توجه مطلق به خدا» را رها کند و برای «عبادت» قیام کند. همچنین اگرچه «معرفت» بالاتر از «علم» است، اما چون اهل معرفت در «رسوم» گرفتارند، آن را نیز باید کنار گذاشت و همین‌طور در سلوک ادامه داد تا به ذات حق رسید و چون ذات را نمی‌توان کنار گذاشت، «خود کنار گذاشتن» را باید کنار گذاشت که این امر با «رویت» محقق می‌شود. آنگاه وی می‌گوید اسراری در این مراتب وجود دارد که هر کس به آن آگاه باشد از نردبان ترقی تا حضرت الهی بالا خواهد رفت (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۴۰۹). نقری در موضعی دیگر چنین آورده است که اگر انسان از «ذکر»، «اوصاف»، «محامد» و «اسمای حق» عبور نکند، به «ذکر» و «اوصاف» خود، بازگشت می‌کند (نقری، ۱۹۹۷: ۳۷).

### ۴-۱-۵. «عمل»، «وقفه» و حتی «رویت»

نقری در بند دیگری از کتاب، این مواضع را از دیگر مصادیق اضافات دانسته است، که باید سالک، آن‌ها را در پیشگاه حق بیفکند (نقری، ۱۹۹۷: ۱۴۶). اختلاف این عبارت با عبارت قبل در اضافه شدن «عمل»، «وقفه» و «رویت» است که به استناد دو موضع اخیر می‌توان از رقیق شدن تدریجی اضافات قابل اسقاط و ارتقا یافتن سطح بحث در اندیشه این عارف، سخن گفت. به نظر نقری، حتی «رویت» باید منسوب به حق تعالی باشد و نه انسان. زیرا در غیر این صورت بوی شرک می‌دهد و تفاوتی ندارد که این «رویت» از جانب حق به انسان باشد یا از جانب انسان به حق تعالی (نقری، ۱۹۹۷: ۵)؛ بنا بر این حضرت حق باید از توهم معیت نیز خالص شود (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۹۱). سلب و سلب تا آنجا به پیش می‌رود که حتی «نظر کردن» که شرط هر رؤیتی است به حکم ضدیت، مبدل به بلایی برای سالک می‌شود (نقری، ۱۹۹۷: ۵۰).

### ۵-۱-۵. «سبها» و «نسبها»

دو مقوله دیگری که باید از میان برداشته شوند، در پایین‌ترین سطوح مربوط به این بحث-با فرض نمادین ندانستن عبارات-، خداوند، نقری را از سفر دریا بر حذر می‌دارد. زیرا بیشترین آتکا به اسباب، در سفرهای دریایی پدید می‌آید و این یعنی محبوب شدن (نقری، ۱۹۹۷: ۷) انسان به حجاب «اسباب». در سطحی بالاتر، خدای نقری سوگند خورده است که تا زمانی که او گرفتار نظام «اسباب و انسب» است او را نپذیرد (نقری، ۱۹۹۷: ۱۷). در تجویزات سلوکی او، برای رهایی از «نسب» بایستی از «معرفت» گذشت و برای خروج از «سبب» باید در «وقفه» دوام داشت (نقری، ۱۹۹۷: ۱۳). در بیانی دیگر به نظر نقری، رفع حجب، از بین برنده «اسباب» و رؤیت، منقطع کننده «نسبها» است (نقری، ۱۹۹۷: ۱۹۱). از نظر برخی پژوهشگران عرب، رها

شدن از نظام اسباب و مسببات، ذیل اشارات این عارف به مقام «توکل» نیز قابل پی‌گیری است، که به آن پرداخته‌اند(ر.ک: المرزوقی، ۲۰۰۵: ۱۰۸).

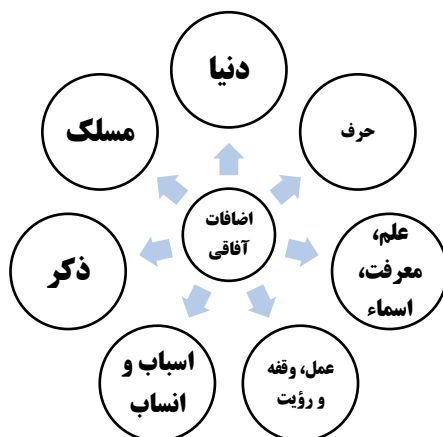
#### ۶-۱-۵. ذکر

از دیگر امور زدودنی که سالک باید از آن رها شود، «ذکر» است. سالک برای رسیدن به «رؤیت» حق، باید از مرحله «ذکر» عبور کرده باشد (نقری، ۱۹۹۷: ۶). زیرا به نظر تلمسانی، «ذکر» از شئون مرحله «غیبت» است و در «رؤیت» باید اشتغال به خود «مذکور» داشت (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۹۶). «ذکر حق» که خاص‌ترین چیزی است که او ظاهر ساخته نیز «حجاب» است (نقری، ۱۹۹۷: ۸۰). چراکه با مذکور حقیقی، به نحوی مغایرت دارد (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۳۸۳). به اعتقاد نقری، «ذکر» باعث محبوب شدن «شاهد» است و مقام «شاهد» اخص از «ذاکر» است. زیرا هر شاهدهی، ذاکر است ولی عکس آن صادق نیست. خداوند از نطق و زبان انسان به خود او نزدیک‌تر است. بنا بر این آن‌کس که خدا را مشاهده می‌کند، او را «ذکر» نمی‌گوید (نقری، ۱۹۹۷: ۳)؛ چون در حالت شهود، ثنویت «ذاکر» و «مذکور»، برچیده شده است. مقیم بودن در «ذکر» و بالاتر نرفتن از آن، خود به نوعی محبوب بودن است (نقری، ۱۹۹۷: ۴۲).

با وجود این، در محضر حق، دیگر سخن از مقام و مرتبه نیست. «اهل حضور» نیز به مرتبه تعلق ندارند. اما نسبت به یک‌دیگر، شدت و ضعف دارند. ضعیف‌ترین آن‌ها کسی است که بر او «اسم» خطور می‌کند و عاجزترین آن‌ها کسانی هستند که «ذکر» بر آن‌ها خطور دارد (نقری، ۱۹۹۷: ۱۱۰). شارح المواقف توضیح می‌دهد که بدون شک، بقای هرگونه ثنویت همچون «اسم» و «مسمی» بوی شرک می‌دهد تا چه رسد به «ذکر اسم» (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۴۶۴). همچنین «اهل حضور»، «حرف» و حتی «نفی خواطر آن» را نفی می‌کنند (نقری، ۱۹۹۷: ۱۱۸). به نظر شارح، «نفی خواطر» یکی از اصول سلوک به ویژه در مورد «ذکر» برای سالکان است. تا با محبوب خود به تنهایی و بدون مزاحمت اغیار، حتی اگر به اندازه خطور فکری باشد، مواجه شوند (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۴۸۶).

#### ۷-۱-۵. عبادت و مسیر سلوک

نقری عقیده دارد، نشانه‌هایی که سالک را در مسیر سلوک نگه می‌دارند، برای متوسّطان، مفید هستند. یعنی با همراه شدن حق و در مراحل پایانی سیر، نیاز به هیچ نشان و علامتی نیست (نقری، ۱۹۹۷: ۱۶۰). بنا بر این نه تنها «علم»، بلکه اساساً «راه» نیز در روی آوردن به حق، موضوعیت ندارد (نقری، ۱۹۹۷: ۱۷۴). پس جای تعجب نیست وقتی «علم»، «ذکر»، «وقفه»، «رؤیت» و... اضافات اسقاط شدنی باشند؛ نقری، «عبادت» را نیز حجاب بداند (نقری، ۱۹۹۷: ۹۲) و تلمسانی را بر آن دارد که این ادعا را از اقسام شطحیاتی بداند که عقل‌های جاهلان، تاب تحملش را ندارند و بیان کند که به همین دلیل نقری، قید «وصف عزت» را برای آن نوع خاص از «عبادت» آورده است. بدان معنی که عبادتی متعلق به وحدانیتی که هیچ ثنویتی در آن نیست (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۴۱۶) تا به این طریق از گردنه سخت «شرح شطح» به سلامت عبور کرده باشد. افق انسان از نظر نقری چنان متعالی است که از زمین و آسمان و اهلیت داشتن برای هر کدام از این دو نیز فراتر می‌رود. انسان سالک به جایی می‌رسد که بساط «عمل منتسب به خود» برچیده می‌شود. نه همچون زمینیان اهل «حرص» و «غفلت» است و نه حتی مانند اهل آسمان، مشغول به «ذکر» و «تعظیم» (نقری، ۱۹۹۷: ۹۲). در واقع توحید افعالی تکوینی که مدعای عارفان است به ساحت آگاهی انسان می‌رسد.



«نمودار شماره ۱- اسقاط اضافات آفاقی»

## ۲-۵. اسقاط اضافات انفسی

علاوه بر مصادیق آفاقی و بیرون از جان سالک، برخی امور درونی و انفسی نیز به منزله «غیر» و «ماسوی» هستند که باید کنار گذاشته شوند. در اندیشه عرفانی نقری، انسان حتی از «اسم» و «معنای خود» خارج می‌شود تا داخل در «اسم حق» شود (نقری، ۱۹۹۷: ۹۴). «هم» عبد یکی دیگر از اصطلاحات مرزی میان خدا و انسان است که رقیق‌ترین مراتب منسوب به انسان است. وظیفه عبد این است که در هم خود موشکافی داشته باشد و اگر امر «سوائی» بین «هم» او و «حق» وجود دارد آن را با استفاده از «رؤیت»، ساقط کند و آنگاه که هیچ «غیری» باقی نبود، بنگرد که همان «هم بنده» به ایجاد حق موجود است. در گزارش‌های دیگر شهودات این عارف چنین آمده که هر مقدار اندکی از «علم»، «قلب»، «عقل» و «هم» که در سالک باقی بماند، خطر همچنان باقی است (نقری، ۱۹۹۷: ۱۱۷) و فنای تام صورت نگرفته است (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۴۸۰). حتی میل کردن به «عرش» نیز باعث محبوس شدن انسان سالک در «حجاب» می‌شود (نقری، ۱۹۹۷: ۱۳۱).

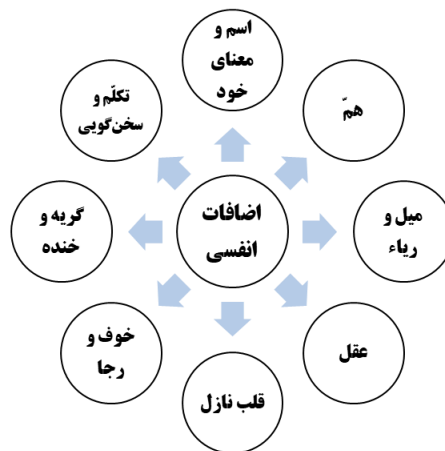
یکی از نتایج حد اقلی غیرستیزی در اندیشه عرفانی نقری، نفی هرگونه «ریا» است (نقری، ۱۹۹۷: ۱۲۷). به تعبیر او، خانه سالک، زمانی حرم امن خواهد بود که تنها خدا در آن باشد (نقری، ۱۹۹۷: ۴۱). نقری از همه چیز می‌گذرد به جز «قلب»، او نه تنها عبارتی دال بر گذر کردن از «قلب» ندارد بلکه قلب را محملی برای مواجهه مستقیم با خداوند قلمداد می‌کند (نقری، ۱۹۹۷: ۱۷۷). با این وجود، در مراتب پایین‌تر سلوک، باید از افعال قلب نیز استغفار کرد تا خدا نیز کفایت‌کننده نسبت به دگرگونی‌های آن باشد (نقری، ۱۹۹۷: ۴۷). یکی از افعال قلب، «رجا» است. نقری با نفی امیدها و آرزوهای معمولی، «رجای حقیقی» را تعلق داشتن به حق می‌داند. تعلق حتی فراتر از معنا که رسیدن به آن مشروط به سوختن همه «اغیار» در آتش «خوف» است (نقری، ۱۹۹۷: ۴۶). همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در سلوک تنزیهی در عرفان نقری، «خوف» بر «رجا» غلبه دارد (نقری، ۱۹۹۷: ۳۶). خداوند نیز در فرمانی به او، تصریح دارد که امر را بر «خوف» بنا کن نه بر «رجا» (نقری، ۱۹۹۷: ۴۴). در تحلیل نهایی مدعای او، باید از خنده و گریه فراتر رفت تا از خود به خدا رسید (نقری، ۱۹۹۷: ۵) و به نظر نگارنده این دو نماینده تمام احساسات و عواطف متضاد هستند.

از آنجاکه به عقیده نقری، مجموعه اعمال جوارحی و جوانحی انسان از جمله «شناخت»، «انکار»، «ترک» و «انجام»، ریشه در «حرف» دارند (نقری، ۱۹۹۷: ۱۱۶) هرگونه ارتباط با «حرف»، یعنی دور شدن از حق (نقری، ۱۹۹۷: ۱۶۵). فراتر از مباحث آفاقی مربوط به «حرف»، این واژه در معنای «سخن گفتن» و حرف زدن معمولی نیز باعث گرفتار آمدن گوینده در حجاب اغیار می‌شود (نقری، ۱۹۹۷: ۸۴). زیرا رنگ‌پذیری باطن از فهم و اطمینان خود را - که برآمده از غیر و سوی است - به دنبال دارد



(تلمسانی، ۱۹۹۷: ۳۹۵). بنا بر این باید در سخنی که می‌گوییم و غایت آن سخن، دقت داشته باشیم (نقری، ۱۹۹۷: ۸۴). نقری، سخن را حجاب و از میان رفتن «سخن» را «پوشش» و از میان رفتن پوشش را «خطر» و از بین رفتن خطر را «صحت» می‌داند که علم به آن ممکن؛ اما حقیقتش ناممکن است (نقری، ۱۹۹۷: ۴۱).

نکته غامض این بند، در «پوشش دانستن سخن از میان رفته» است. چرا که در بادی امر این مطلب به ذهن می‌رسد که اگر «سخن حجاب است» پس بنا به اصل تناقض، «از بین رفتن سخن باید به معنای کشف باشد و نه پوشش». تلمسانی برای رفع این ابهام سخن از سه طبقه «اهل علم»، «اهل شهود و رؤیت و عرفان» و «اهل تحقیق» می‌گوید و چنین بیان می‌کند که «پوشش بودن فنای سخن» در قیاس با «اهل تحقیق» است و در مقایسه با «اهل علم»، این امر بدون شک، پوشش نیست. اما از میان رفتن پوشش، خطر است چرا که به منزله بازگشت به «مرحله سخن» خواهد بود. ظاهر «اهل تحقیق» با علم، اما باطنشان با حقیقت است، به همین جهت است که حیث علمی، به امکان چیزی حکم می‌دهد؛ در حالی که حقیقت، فتوی به ناشدن آن می‌دهد (تلمسانی، ۱۹۹۷، صص ۲۵۰ و ۲۵۱).



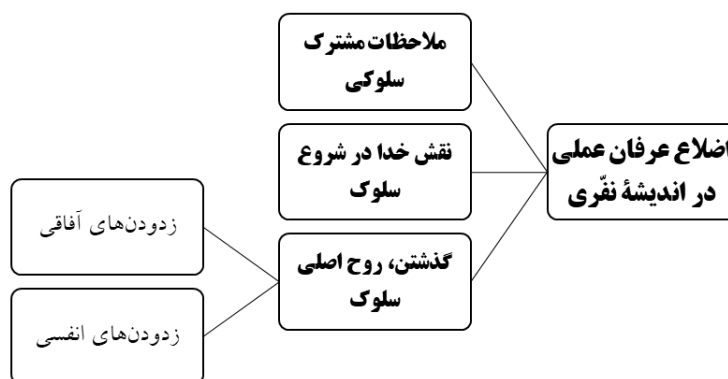
«نمودار شماره ۲- اسقاط اضافات انفسی»

در تحلیل نهایی، نقری حتی به سکوت نیز قانع نیست و بقای حتی ذره‌ای عزم - مثلاً قصد بر سکوت با این که از حالت تکلم، به فنا نزدیک‌تر است - در جان سالک در حالت رؤیت راه، مایه حجاب دانسته است (نقری، ۱۹۹۷: ۵۲). بنا به آنچه تاکنون ذیل دو عنوان اخیر «اسقاط اضافات آفاقی» و «اسقاط اضافات انفسی» آمد، در اندیشه این عارف، «رستگاری» در گرو «افکندن همه چیز» است (نقری، ۱۹۹۷: ۷۵). به بیان برخی این مفهوم را باید در شمار یکی از «تکرارهای بافتی» متن ایشان دانست. یعنی خالی شدن عارف از «غیرخدا» برای آمادگی جهت دریافت تجلی که در تمام متن نمایان است (هاشمی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۲). نقری بسیار تکرار می‌کند که در ملاقات با حق، نباید هیچ چیز در میان باشد (نقری، ۱۹۹۷: ۱۴۹). حتی این مطلب گاهی با زبانی احساسی از طرف خداوند بیان می‌شود (نقری، ۱۹۹۷: ۹۳). به عقیده تلمسانی، این‌گونه نیست که گذشتن از «ماسوی»، مقدر انسان باشد بلکه این امر به واسطه تجلی نور وحدانی حاصل می‌شود (تلمسانی، ۱۹۹۷: ۴۰۸). به هرحال، بعد از فارغ گشتن عبد، «ولایت» برای او ظاهر می‌شود (ر.ک: نقری، ۱۹۹۷: ۱۰۹).

## ۶. نتیجه‌گیری

نقری از عارفان سنت اول عرفانی است که سلوک عرفانی، محور اندیشه عرفانی او را تشکیل داده است. او در دو کتاب مهم المواقف و المخاطبات، بصورت نامنسجم و سامان‌نیافته، گزارشی از کشف و شهودهای خود را ارائه کرده است که با تفحص در

تمام بندهای این کتب می‌توان محتوای مربوط به سلوک عرفانی را استخراج کرد. نگارنده با جستجو در این متون، سعی کرده است، تا مطالب مربوط به موضوع را جمع‌آوری، دسته‌بندی و تحلیل کند. در نهایت این نتایج به دست آمد که برخی توصیه‌های سلوکی نَفَری از زبان خدایش، در عالم عرفان و توسط دیگر مشایخ نیز پرتکرار بوده است. نظیر «سلسله‌مراتبی دیدن سلوک»، «توجه داشتن به اختیار و ظرفیت سالک»، «اصل وجود برخی توصیه‌های خاصّ طریقتی» و همچنین توجه به مسئله «زمان انجام مناسک سلوکی». نتیجه دیگر این که نَفَری در زمره عارفانی است که بر نقش و اشتیاق خداوند در شروع سلوک از سوی بنده، تمرکز بیشتری دارد. مهم‌ترین نتیجه به دست آمده این بود که در ترسیم سلوک عرفانی توسط نَفَری، تکیه بر «کنار گذاشتن ماسوی» است. یعنی سالک باید از هرچه غیرحقّ است، بگذرد که نگارنده سعی کرده است تا آن‌ها را در دو دسته آفاقی و انفسی، دسته‌بندی کند. جمع‌بندی مباحث مرتبط با سلوک عرفانی در اندیشه نَفَری در نمودار زیر قابل ارائه است.



«نمودار شماره ۳-اصلاح عرفان عملی در اندیشه نَفَری»

## پی‌نوشت

۱. یکی از اصطلاحات پرتکرار در *المواقف و المخاطبات* است که به «غیر حق» اطلاق می‌شود.
۲. این واژه یکی از اصطلاحات خاص نَفَری است که توضیح دقیق آن بسیار دشوار است؛ اما بیشتر ناظر به ماسوی الله است.
۳. برای نمونه در ص ۱۵۸ کتاب، پشت سر هم با تکرار «یا عبد قم الی» او را تشویق به سلوک می‌کند.

## منابع

- استیس، و.ت، (۱۳۷۹)، *عرفان و فلسفه*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ سوم، تهران، سروش.
- المرزوقی، جمال، (۲۰۰۵)، *النصوص الكاملة للنَفَری*، بی‌جا، الهيئة المصریة العامّة للكتاب.
- تلمسانی، عقیف‌الدین، (۱۹۹۷)، *شرح مواقف النَفَری*، دراسة و تحقیق و تعلیق د. جمال المرزوقی، تصدیر د. عاطف العراقی، بی‌جا، مرکز المحروسة.
- حافظ شیرازی، (۱۳۶۸)، *دیوان اشعار*، بی‌جا، بی‌نا.
- سامی الیوسف، یوسف، (۱۹۹۷)، *مقدمه النَفَری*، دمشق، دار البنا بعب.
- شبستری، شیخ محمود، (۱۳۶۸)، *گلشن راز*، تصحیح صمد موحد، چ ۱، تهران، طهوری.
- عطار، فریدالدین، (۱۳۷۰)، *تذکره الاولیاء*، تصحیح محمد استعلامی، چ ۶، تهران، انتشارات زوآر.
- عطار، فریدالدین، (۱۳۶۶)، *منطق الطیر*، تصحیح سیدصادق گوهرین، چ ۵، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

- کاشانی، عبدالرزاق، (۱۳۷۶)، ترجمه و شرح اصطلاحات صوفیه، ترجمه و شرح محمدعلی مودودلاری، به کوشش گل‌بابا سعیدی، تهران، مولی.
- گوهرین، صادق، (۱۳۸۰)، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۶، چاپ اول، تهران، زوآر.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۹)، آشنایی با علوم اسلامی، قم، صدرا.
- نقری، محمدبن عبدالجبار بن الحسن، (۱۹۹۷)، کتاب المواقف و المخاطبات، به تصحیح و اهتمام یوحنا آبروی، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.
- نقری الف، محمدبن عبدالجبار، (۱۳۹۱)، تحقیق و ترجمه کتاب المواقف محمد عبدالجبار نقری، مترجم صادق تکاورنژاد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.
- نقری ب، محمدبن عبدالجبار، (۱۳۹۵)، خطاب دوست (ترجمه المخاطبات)، مترجم مسعود ریاعی، عصر کنکاش، تهران.
- نوپا، پل، (۱۳۷۳)، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- هاشمی‌نژاد، سیده زهره، (۱۳۹۰)، ترجمه، شرح و تحلیل نیمی از «المواقف» نوشته نقری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شیراز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

## References

- Atṭār, F. (1991). *The memorial of the saints* (M. E. Estelami, Ed.). Zavar Publications. (Original work published 1971)
- Atṭār, F. (1987). *The conference of the birds* (S. S. Goharin, Ed.). Scientific and Cultural Publications. (Original work published 1987)
- Hāfeẓ Shīrāzī. (1989). *The divan of poems*. [n.p.].
- Kashānī, A. R. (1997). *Translation and commentary of Sufi terms* (M. A. Moudoudlari, Ed.; G. B. Saedi, Ed.). Mowlavi Publications.
- Maṭharī, M. (1999). *Introduction to Islamic sciences*. Sadra Publications.
- Murzūqī, J. (2005). *The complete texts of al-Nafāri*. Egyptian General Organization for the Book.
- Nafāri, M. b. A. (1997). *The book of positions and addresses* (Y. Arbri, Ed.). Dar Al-Kutub Al-Ilmiyah.
- Nafāri, M. b. A. (2012). *Investigation and translation of the book of positions by Muhammad Abd al-Jabbar Nafāri* (S. Takavornaz, Trans.). Unpublished master's thesis, Ferdowsi University of Mashhad.
- Nafāri, M. b. A. (2016). *Addressing the beloved: Translation of the addresses* (M. Riā'i, Trans.). Aasar-e Kankāsh, Tehran.
- Nūyā, P. (1994). *Qur'anic commentary and mystical language* (I. Sa'adat, Trans.). University Publishing Center, Tehran.
- Shabestarī, Sh. M. (1989). *The garden of secrets* (S. Moḥid, Ed.). Tahuri Publications.
- Talmasānī, 'A. D. (1998). *Commentary on the stances of al-Nafāri: Study, research, and commentary* (J. Murzūqī, Ed.; A. 'Atīf Al-'Irāqī, Ed.). Markaz al-Maḥrūsa.
- Stein, W. T. (2000). *Mysticism and philosophy* (B. Kharraḥshāy, Trans. 3rd ed.). Soroush.

Hāshimī-Nijād, S. Z. (2011). *Translation, explanation, and analysis of half of "The Positions" by Nafāri* (Unpublished master's thesis in Arabic language and literature). Shiraz University, Faculty of Literature and Humanities.